

نظم نوین امنیتی در خلیج فارس بعد از اشغال نظامی عراق

طاهره ابراهیمی فر*

چکیده

در جهانی که صدای جهانی شدن و پیشرفت صنعتی و تکنولوژی، پُرآوازه‌ترین صدایی است که طنین انداخته، خلیج فارس همچنان به‌عنوان منطقه ممتازی، از لحاظ بارزش‌ترین منابع استراتژیکی قلمداد می‌شود. بندرگاه‌های خلیج فارس به‌عنوان بزرگ‌ترین منابع جهانی، مرکز اصلی تولید نفت و گاز طبیعی جهان هستند. این اهمیت موجب شده این منطقه به مرکز تنش بین‌المللی تبدیل شده و حضور قدرت‌های بزرگ موجب ناامنی خلیج فارس شود. ایالات متحده منافع زیادی را از اشغال نظامی عراق دنبال می‌کند: دستیابی به منابع انرژی ارزان‌قیمت خلیج فارس، جلوگیری از تسلط قدرت‌های دیگر بر منطقه و ایجاد امنیت برای دوستان و متحدان منطقه‌ای خود. از این

* دکتر طاهره ابراهیمی فر استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی می‌باشد. (dr_ebrahimifar@yahoo.com)

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۷، صص ۳۶-۷.

میان، تأمین جریان آزاد و پایدار نفت از این منطقه به سایر نقاط جهان از منافع اولیه و اساسی امریکا در خلیج فارس محسوب می‌شود. عدم تمایل امریکا به خروج از عراق در راستای تحقق همین منافع است.

منطقه خلیج فارس، در سطح داخلی با درگیری‌های بین‌دولتی، رقابت‌های قومی، بنیادگرایی اسلامی، بی‌ثباتی داخلی و عدم توازن قدرت مواجه است؛ در سطح بین‌المللی نیز دخالت قدرت‌های خارجی، وضعیت منطقه را متشنج‌تر نموده است. طرح خاصی لازم است تا خلیج فارس را از این بحران‌ها رهایی بخشد و ثبات و امنیت منطقه را در آینده تأمین و تضمین نماید. مقاله حاضر ضمن بررسی حضور امریکا در منطقه و طرح‌های ارائه‌شده از سوی این کشور، درصدد است نظم خاصی را برای این منطقه طراحی کند که امنیت آن را تنظیم و حفظ کند.

واژه‌های کلیدی: خلیج فارس، نظم امنیتی، مؤزمون جهانی، مکتب مبتنی بر تعاون، نظم مبتنی بر همکاری.



مقدمه

امنیت در خلیج فارس به معنایی تبدیل شده که عدم ارائه راه‌حلی مناسب منجر به دخالت هرچه بیشتر کشورهای فرامنطقه‌ای و گسیختگی پیوندهای کارآمد میان کشورهای منطقه شده است. در حالی که تمامی کشورهای منطقه در نگرانی‌های امنیتی مشترکی سهیم هستند اما هر کشوری نگرانی و توجه خاص خود را به مسئله امنیت در این منطقه دارد. به‌طور قطع، ثبات در جریان تولید و صدور نفت و قیمت آن، عدم مداخله در امور داخلی و توسعه اقتصادی درازمدت، نگرانی‌های مشترک کشورهای صادرکننده نفت در منطقه است.

حمله نظامی به عراق، بار دیگر امریکا را برای ایجاد چهارچوب امنیتی جدیدی در خلیج فارس مصمم‌تر نمود. مشکلاتی نظیر: اوضاع نابه‌سامان عراق، فناوری هسته‌ای ایران و ناآرامی‌های داخلی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس کار را برای امریکا به مراتب مشکل‌تر نموده و موانع زیادی برای آن فراهم آورده است. لذا به نظر می‌رسد ارائه رویکردی مناسب به شکست انجامیده است؛ هرچند تحقق رژیم امنیتی مناسبی برای کشورهای منطقه میسر نشده است. شاید زمان زیادی برای تحقق این امر لازم باشد؛ همان‌طور که ایجاد چنین سیستمی در اروپا ۲۰ تا ۲۵ سال به طول انجامید.

طرح مسئله: بیشتر نظام‌های فعلی منطقه خلیج فارس برخاسته از سیاست‌های امپریالیستی قرن نوزدهم بوده‌اند. هنگامی که انگلستان مسئولیت‌های امنیتی خود را در شرق سوئز رها کرد، ایالات متحده در سال ۱۹۶۸ وارد عمل شد. مسئله مهم در میان این تعهدات، اطمینان از ثبات و امنیت منطقه استراتژیک خلیج فارس بود. در دهه‌های پس از آن واشنگتن تلاش نمود این مهم را به روش‌های مختلفی انجام

دهد: اتکا به «سیاست دوستونی» ایران و عربستان در دهه ۱۹۷۰، «چرنش» به سوی عراق در دهه ۱۹۸۰ و «مهار دوگانه» ایران و عراق در دهه ۱۹۹۰. اما هیچ کدام از این روش‌ها در منطقه جواب نداد.

نظام‌های امنیتی گذشته به دلیل مبتنی بودن بر سیاست‌های قدرت‌های بزرگ، موجب به‌حاشیه رانده شدن دولت‌های کوچک شد. تداوم این سیاست‌ها و اهمیت ژئوپلیتیک منطقه موجب شد تا طی پنجاه سال تحت نفوذ قدرت‌های سلطه‌گر باقی بماند. روند واگرایانه در منطقه در سال‌های اخیر نشان داده با مذاکرات دوجانبه بحران‌های مرمز و حاد، به‌طور ریشه‌ای قابل حل و فصل نبوده‌اند. نبود سیستم امنیتی پایدار و نبود مکانیزم‌های پذیرفته‌شده توسط کشورهای منطقه، این خلأ را افزایش می‌دهد و نیاز به یک نظم امنیتی پایدار را برای منطقه بارزتر می‌سازد.

این مقاله، تحلیلی در مورد شکل آینده امنیت خلیج فارس فراهم می‌آورد و تلاش می‌کند به پرسش‌های اساسی این تحقیق پاسخ دهد. این پاسخ‌ها می‌تواند راه را برای معماری چهارچوبی امنیتی و مکانیزم‌هایی برای نهادینه کردن آن فراهم آورد. برخی از این پرسش‌ها عبارتند از:

۱. شرط تحقق سامانه امنیتی مشترک در منطقه کدام است؟
۲. ویژگی یک نظم امنیتی کارآمد چیست؟
۳. مکانیزم‌های لازم برای پیشگیری تهاجم کدام است؟

پرسش اصلی: پرسش اصلی این تحقیق به ایجاد یک طرح امنیتی مرتبط است: چه نوع استراتژی یا نظمی بهترین چشم‌انداز را برای صلح و ثبات در خلیج فارس فراهم می‌آورد؟

فرضیه تحقیق: براساس پرسش اصلی این پژوهش برخلاف استراتژی سلطه‌طلبانه که بر محور تهدیدهای صریح و پنهان و تحکیم و تثبیت برتری اقتصادی و نظامی دوستان و متحدان استوار است، مکتب مبتنی بر تعاون و همکاری امنیتی، بر اجرای تعهدات متقابل تأکید می‌کند. براساس این رویکرد، امنیت نه از راه سلطه‌طلبی بلکه از راه انکار اقدامات سیاسی - نظامی که هدف غلبه بر دشمن را بدک می‌کشد، حاصل می‌شود. در این رویکرد دولت‌ها از طریق اجرای تعهدات متقابل به‌منظور محدود کردن توانایی‌های نظامی خود، امنیت بیشتری می‌یابند تا از

طریق تلاش‌های یکجانبه جهت تسلط و برتری. لذا تنها دوستان و متحدان در این توسعه امنیت مشارکت ندارند بلکه دشمنان نیز همین محدودیت‌های حقوقی و فنی را به‌رغم بی‌اعتمادی‌های دوجانبه می‌پذیرند زیرا بر این باورند چنین محدودیت‌هایی، منافع متقابل همه را تضمین می‌کند. از این رو، با توجه به پرسش اصلی، فرضیه این تحقیق به این شرح است: مکتب مبتنی بر تعاون و همکاری‌های امنیتی، چشم‌انداز بهتری را برای صلح و ثبات خلیج فارس فراهم می‌آورد. روش تحقیق: روش جمع‌آوری داده‌ها جهت اثبات و تأیید فرضیات، روش کتابخانه‌ای و شیوه انجام آن توصیفی - تحلیلی است.

ماهیت نظم منطقه‌ای

هدف نخستین هر استراتژی امنیتی، ایجاد نظم است که در نبود آن هرج و مرج محیط بین‌المللی که از ملت‌ها و گروه‌هایی با منافع، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های اختلاف‌زا و متعارض تشکیل شده است، بروز می‌کند. هر نظم به‌طور ذاتی بر حس تداوم تأکید دارد که حداقل چندین دهه و یا چندین نسل را دربر می‌گیرد. ویژگی اصلی هر نظم امنیتی پایدار، فراهم آوردن مطلوبیت‌های فرهنگی، مادی و روانشناختی از یک‌سو و کامیابی‌های معنوی نظیر آزادی، عدالت، خوشبختی و کسب احترام فرهنگی و هویتی و به‌طور کلی حس عمومی امنیت از سوی دیگر است؛ بنابراین هر نظم که درصدد ایجاد این مطلوبیت‌ها برای افراد، گروه‌ها یا کشورها نباشد، نظم تلقی نمی‌شود و طی زمان زیر فشار ممارست فرو می‌ریزد؛ بنابراین نظم مقاوم و پایدار نظم است که منافع، ارزش‌ها و هدف‌های متفاوت و متعارض را به هر شکل ممکن دربر می‌گیرد. چنین نظمی می‌تواند از طریق مصالحه و همکاری ایجاد شود. مصالحه یا همکاری معمولاً توافق‌نامه‌ای است که همه طرف‌ها تا حد امکان به هدفشان می‌رسند نه اینکه هر طرف به همه آنچه تقاضا کرده است، دست یابد.^(۱)

مطالعات سنتی و مدرن نظام امنیتی

سیاست امنیتی هر کشور واکنشی است به تهدیدات برخاسته از محیط امنیتی و اهداف اساسی آن کشور. بر این اساس هر دولتی محیط امنیتی خود را در عرصه

جهانی و منطقه‌ای تعریف نموده و تهدیدات را شناسایی می‌کند تا برای مقابله با آن برنامه‌ریزی کند. بنابراین درک صحیح از محیط امنیتی، بیشترین تأثیر را بر سیاست امنیتی هر دولت می‌گذارد.^(۲)

امروزه میان آموزه‌های سنتی و مدرن نظام امنیتی تفاوت اساسی وجود دارد. در نگرش مدرن نظام امنیتی، امنیت کشورها رابطه تنگاتنگی با درجه توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها دارد. فقدان مشارکت سیاسی، نابرابری‌های اقتصادی و بی‌عدالتی اجتماعی تأثیر منفی بر امنیت کشورها دارد. آموزه‌های سنتی این مسئله را نادیده می‌گیرند. به طور کلی دیدگاه‌های سنتی و مدرن نظام امنیتی تحت مطالعات سنتی و مدرن به شرح زیر قابل بررسی است.

الف - مطالعات سنتی

تأکید اصلی مطالعات سنتی بر توان و نیروی نظامی متمرکز بوده و بر طرز تلقی بنیادین امنیت (فقدان تهدید یا تهدیدات نظامی) معطوف هستند که به مفهوم امنیت منفی نزدیک است. براساس چنین برداشتی امنیت مفهومی نظامی به خود گرفته و منبع اصلی آن عاملی خارجی است. بنابراین، ابزار تأمین امنیت، سرمایه‌گذاری در بخش‌های نظامی و استراتژیک است.^(۳) از نظر نظریه‌پردازان سنتی، خشونت امری ذاتی و نیازی فطری است. این امر، جنگ را به‌عنوان پدیده‌ای پایدار در هر منطقه و هر نظام بین‌المللی حاکم می‌کند زیرا این جنگ و خشونت است که به امنیت ملی یک واحد سیاسی معنا می‌بخشد.^(۴)

واقع‌گرایان سنتی به این نظریه می‌افزایند که زندگی بشر به‌طور طبیعی دارای تمایلات تجاوزکارانه است که می‌تواند به وسیله نیروی قهری دولت تحت فشار قرار گیرد. اهداف کشورها تمایل به سلطه و برتری‌جویی را نشان می‌دهد، نه به این دلیل که این تمایل از ضروریات سیستماتیک به شمار می‌رود بلکه ذات انسانی این گونه است. برعکس، نواقع‌گرایان بر ضرورت سیستماتیک به‌عنوان منبع کنترل تأکید می‌کنند که تصور تجاوز را متقابلاً دور می‌کند.

ب - مطالعات مدرن

این مطالعات در چهارچوب گفتمان مثبت در نقطه مقابل امنیت منفی قرار می‌گیرد

که در مطالعات سنتی امنیت مطرح شد. در مطالعات مدرن، ابعاد غیرنظامی به‌عنوان عناصر تأثیرگذار امنیتی مطرح می‌شوند. عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و زیست‌محیطی از ابعاد نرم‌افزاری امنیت محسوب می‌شوند که تهدید هر یک از آنها با ایجاد ناامنی مصادف می‌گردد. براساس مطالعات مدرن تنها با تأکید بر نیروی نظامی و سخت‌افزاری نمی‌توان نیازهای امنیتی را برآورده کرد هرچند مطالعات فرامدرن، به‌دنبال راه‌حلی برای حفظ و حراست از گفتمان امنیت مثبت در شرایط جدید جهانی است.^(۵)

ضرورت ایجاد نظم امنیتی پایدار پس از اشغال نظامی عراق

شرایط جدید خلیج فارس پس از حمله نظامی امریکا به عراق ضرورت برقراری نظم امنیتی پایدار را در منطقه بیش‌ازپیش مطرح می‌کند. این شرایط جدید عبارتند از:

۱. اشغال عراق توسط امریکا فضایی از نگرانی را در میان حاکمان منطقه به‌وجود آورده مبنی بر اینکه امریکا براساس تئوری پیشگیرانه می‌تواند هر زمان که مصلحت دید، موجودیت رژیم‌های منطقه را به نفع خود به‌مخاطره اندازد؛
۲. طرح دموکراتیزه کردن منطقه از سوی امریکا، توقعات مردم را نسبت به مشارکت عمومی در سیاست‌های کشور افزایش داده است. این مسئله موجی از ناآرامی‌های مردم منطقه را در رویارویی با رژیم‌های منطقه به‌همراه آورده است؛
۳. سقوط صدام موجب سلب اطمینان کشورهای عرب منطقه نسبت به حمایت و پشتیبانی امریکا شده است که پیامد روشن آن وحشت روبه‌رشد حاکمان این کشورها از به‌هم ریختن سیستم‌های سیاسی - اجتماعی این کشورها از سوی امریکاست؛
۴. تداوم حضور نظامی امریکا در عراق و دخالت در حاکمیت داخلی این کشور، بیانگر منافع درازمدت امریکا و غرب در منطقه است؛ بدین‌معنا که امنیت منطقه به امنیت جهانی گره خورده و اصل حاکمیت و استقلال کشورهای خلیج فارس تابعی از نظام بین‌الملل شده است؛ و
۵. ناتوانی سازمان ملل در رفع مشکلات عراق موجب جایگزینی اصول و

ارزش‌های امریکایی به‌جای قواعد و مقررات بین‌المللی و در نتیجه فشارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امریکا بر منطقه شده است.

نظم امنیتی منطقه‌ای

به طور کلی، در ایجاد چهارچوبی برای امنیت و ثبات خلیج فارس، کشورهای منطقه به‌عنوان کشورهای با حاکمیت مستقل، کانون اصلی آن محسوب می‌شوند. این کشورها از افراد و گروه‌هایی تشکیل شده‌اند که می‌توانند ابعاد داخلی صلح و ثبات را در منطقه تحت تأثیر قرار دهند. از سوی دیگر، با گسترش حمل‌ونقل و رشد روزافزون فناوری اطلاعات، امنیت ملی، منطقه‌ای و جهانی به‌طور غیرقابل انکاری، تفکیک‌ناپذیر شده‌اند. نفت و گاز طبیعی منطقه از عناصر اولیه اقتصاد جهان محسوب می‌شوند. از این رو، امنیت خلیج فارس به‌طور طبیعی با توسعه اقتصادی - اجتماعی سراسر جهان گره خورده است؛^(۶) لذا تا زمانی که توسعه اقتصادی - اجتماعی به‌عنوان مسئله کلیدی امنیت جهانی تلقی می‌شود، امنیت خلیج فارس همواره ارزشی جهانی محسوب می‌شود.

اگر امنیت منطقه‌ای را به موقعیتی تعبیر نماییم که در آن سرمایه‌های مالی و انسانی ملت‌ها در درجه نخست به‌منظور توسعه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و معنوی به‌کار گرفته شود، کاربرد آن در خلیج فارس با ناسازگاری دوگانه‌ای مواجه می‌شود.^(۷) از یک سو این منطقه توسط قدرت‌های فرامنطقه‌ای به‌خصوص ایالات متحده نظامی شده و هیچ تلاشی جهت ارتقای موقعیت اقتصادی، اجتماعی، معنوی و... صورت نگرفته و تلاش‌ها صرفاً به‌منظور دستیابی به منابع منطقه بوده است. از سوی دیگر، کشورهای منطقه به‌دلیل مواجهه با منطقه‌نظامی‌شده و تعارض‌های داخلی، به مسائل امنیتی و دفاعی معطوف شده‌اند و مسائل و موضوعات دیگر تحت‌الشعاع آن قرار گرفته‌اند.

بنابراین، هدف نهایی از طرح چهارچوب امنیتی در منطقه خلیج فارس، ایجاد ساختار ثابت و صلح‌جویانه‌ای از روابط است که اجازه دهد هر کشوری برای برآورده ساختن حداقل نیاز امنیتی خود و توسعه نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با افزایش همزمان سطوح تهدیدات در مقابل دیگران، تلاش

نماید. چنین طرح امنیتی را می‌توان در پاسخ‌گویی به چهار مقوله مهم ارزیابی نمود:

۱. باید به راه‌هایی که کشورها از قدرتشان استفاده می‌کنند، پاسخ دهد؛
۲. پیامد سیاست‌هایی که قدرت در آن به‌کار گرفته شده را بیان کند؛
۳. نتایج و اهدافی را که برای دستیابی به آنها، قدرت اعمال شده است، اعلام کند؛

۴. محدودیت‌های احتمالی ایجاد یک قدرت نظامی را مورد نظر قرار دهد.

از آنجا که کشورهای منطقه با عدم مشروعیت داخلی مواجه هستند، ایجاد چنین نظم امنیتی با مشکلات متعددی مواجه می‌شود. این مشکلات بیشتر ابهامات زیر را دربر می‌گیرند:

- چه چیزی استفاده قانونی از قدرت را بیان می‌کند؟
- آیا مشروعیت است که استفاده از ابزارهای قدرت را توجیه می‌کند یا اقتدار؟

- چه تضمینی در همکاری کشورهای منطقه در حفظ و تداوم چنین طرحی وجود دارد؟

این بدان معناست که احتمال دارد برخی کشورهای قدرتمندتر منطقه، چهارچوب امنیتی حاکم را بی‌فایده تلقی کرده یا اصولاً علیه اعتقادات و ارزش‌های خود قلمداد کنند. در چنین صورتی، این کشورها می‌توانند راه‌هایی را برای تضعیف یا تخریب چنین چهارچوبی اتخاذ کنند که درنهایت منجر به نابودی طرح امنیتی در منطقه می‌شود.^(۸)

به طور کلی، در مباحث امنیتی پراگماتیک، ایده نظم‌های امنیتی اغلب از سوی کشوری که در دستیابی به منافع خود از طریق تهدید، اعمال فشار یا جنگ علیه رقیب‌های پیروز شده، مردود شناخته می‌شود؛ بنابراین نظم امنیتی خلیج فارس باید به‌گونه‌ای باشد که هم رقابت‌های درون‌منطقه‌ای را مدیریت کند و هم رقابت‌ها و دخالت‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای را تحت کنترل آورد. این در حالی است که دنیا از زمان ۱۱ سپتامبر در دوره‌ای که «چندجانبه‌گرایی مغشوش» نامیده می‌شود، به سر می‌برد و رقابت آشکاری میان دو مدل «نظارت جهانی» در دنیا حاکم بوده است: حرکت یکجانبه‌گرایی ایالات متحده در مقابل حرکت منطقه‌گرایی اتحادیه اروپا.^(۹)

مشکلات ایجاد طرح امنیتی در منطقه خلیج فارس عبارتند از:

۱. سیاست پیشدستانه و پیشگیرانه آمریکا منجر به تخلیه روانی بسیاری از کشورهای عرب منطقه شده است. آنها نه تنها خود را قادر به اعمال حاکمیت در صحنه سیاسی نمی‌بینند بلکه بیشتر، نقش پایگاه‌های نظامی آمریکا را در منطقه ایفا می‌کنند؛

۲. آمریکا با دستاویز قرار دادن فناوری هسته‌ای ایران، نه تنها تلاش می‌کند بین کشورهای منطقه تفرقه ایجاد کند بلکه با تبلیغات منفی سعی نموده آنها را بیشتر به خود وابسته نماید؛

۳. جریان آزاد انرژی هنوز به‌عنوان اصلی‌ترین منافع آمریکا و دنیای غرب در خلیج فارس، نقش مهمی ایفا می‌کند. این مسئله بر ارائه هر طرح امنیتی تأثیرگذار خواهد بود. بنابراین ارائه هر طرح امنیتی در منطقه بدون در نظر گرفتن هژمون بین‌المللی (آمریکا) دشوار خواهد بود؛

۴. نبود یک الگوی اعتمادساز در منطقه موجب شده اختلافات کشورهای منطقه همچنان پایدار بماند یا گسترش یابد؛ و

۵. نگرش‌های متفاوت کشورهای منطقه از «امنیت خلیج فارس» زمینه‌های ناامنی را در منطقه گسترش داده است.^(۱۰) این ناامنی پایه‌های درک غلط را پدیدار ساخته است. به دلیل وجود زمینه ناامنی احتمالی حتی در برقراری نظم منطقه‌ای، بر فرض اینکه بیشتر کشورها غیرمتجاوز بوده و از زندگی خود راضی باشند، باز هم کشورها به سمت دفاع شخصی یا هزینه‌های بالا کشیده می‌شوند. در هر حال، توانایی دفاع یک کشور در بیشتر زمان‌ها به توانایی در مقابل تهاجم باز می‌گردد. در حلقه مشابه، کشور اول سعی در حفظ و گاهی افزایش مؤثر نیروهای مسلح خود دارد در حالی که کشور مقابل ممکن است این عمل را خصومت‌آمیز تلقی کند و با گسترش استعدادها قهری خود پاسخ دهد. این امر در حلقه‌های مارپیچ درون آن تکرار می‌شود. چنین مسئله‌ای به معمای امنیتی در منطقه منجر شده است چراکه هیچ‌یک از کشورها بی دلیل رفتار نکرده‌اند؛ هرچند ممکن است برای درک دشمنی که امکان دارد وجود واقعی نداشته باشد، یک اشتباه باشد اما این یک اشتباه مستدل است.

کشورهای منطقه خلیج فارس به نیت و مقاصد یکدیگر دسترسی ندارند، آنها تنها توانایی‌های یکدیگر را می‌بینند و بدبینانه به هم می‌نگرند. این امر بر معضل امنیتی دلالت دارد که از برخی واکنش‌های شدید ریشه می‌گیرد.

نظم امنیتی بین‌المللی

در عصر حاضر چرخ‌های تاریخ به شیوه‌ای در حرکت است که دنیا تغییرات بزرگی را تجربه کرده است؛ قرن‌ی که نیازمند یک نظم پایدار بین‌المللی است. اقتصاد جهانی نیازمند همکاری و تعاون جهانی است. دنیا به دهکده‌ای جهانی تبدیل شده و نظم اقتصادی و سیاسی بین‌المللی جدیدی باید قوانین و مقررات این دهکده جهانی را تأمین کند. با توسعه شگرف نگرش چندجانبه‌گرایی سیاسی و اقتصاد جهانی شده، ایجاد نظامی صلح‌آمیز، پایدار، عادلانه و قابل قبول از لحاظ سیاسی و اقتصاد بین‌المللی، برای همه کشورها و نیازی اساسی تلقی می‌شود. ناگفته نماند ایجاد نظم جدید به جای نظم گذشته، کاری بزرگ و سنگین بوده و رسیدن به آن نیز بسیار طولانی است. این امر مستلزم درایت و همت کشورها و تلاش مشترک همه کشورهاست؛ هرچند تلاش و پشتیبانی سازمان ملل می‌تواند نقطه آغاز ایجاد چنین نظم نوین بین‌المللی قلمداد شود.^(۱)

هالستی هشت شرط را برای ایجاد یک نظم ثابت بین‌المللی مورد شناسایی قرار داده که به شرح زیر است:

۱. وجود سیستم نظارتی یا کنترلی: این امر لزوماً به معنای ایجاد نهادی رسمی نیست بلکه بالعکس به معنای وجود برخی بازیگران یا همه آنها و یا وجود ارگانی به جای آنهاست که قادر به تصمیم‌گیری در مواردی است که رفتار سیاست خارجی مداراگری را ارائه نماید، تخلف‌های عمده را از هنجارها و قوانین شناسایی کند و آمادگی اقدامات مشترک را جهت اجرای آن داشته باشد.

۲. مشروعیت: یک نظم باید مشروع باشد. حل و فصل مسالمت‌آمیزی که پایه‌های نظم بعد از مخاصمه را ایجاد می‌کند، نباید زمینه مساعدی را برای جنگ

جدیدی فراهم آورد که نتایج جنگ پیشین را از بین برد.
 ۳. تلفیق: ^۱ سیستم بین‌المللی باید آن دسته از بازیگران - گروه‌های دولتی یا غیردولتی - را که ممکن است خود را خارج از نظم حاکم تلقی کنند، با هم تلفیق نماید. تلفیق تقریباً با مشروعیت ارتباط دارد: هدف تلفیق آن است که نشان دهد دستاوردهای موجود در داخل سیستم بر مزیت‌های بالقوهٔ جست‌وجو با هدف تخریب یا از بین بردن دیگران یا تفوق بر آن، مهم‌تر است.

۴. سیستم بازدارنده: ^۲ باید سیستم بازدارنده‌ای وجود داشته باشد تا در مقام دفاع از تجاوز یا اقدامات خصمانه‌ای برآید که نظم جدید را به تحلیل می‌برد. به‌طور قطع، مفهوم بازدارندگی کلید استراتژی‌های جهانی و منطقه‌ای است، اگرچه در مفهوم سیستمی هالستی، بازدارندگی به‌طور ایدئال باید هماهنگ با بخش کاملی از یک نظم چندجانبه تلقی شود نه مانند سیاست یک کشور علیه کشور دیگر براساس پیمان دوجانبه.

۵. دربرگیرندهٔ رویه‌ها و نهادها: سیستم نظارتی (کنترلی) باید رویه‌ها و نهادها را برای شناسایی، آگاهی، مدیریت و حل و فصل اختلافات عمده بین اعضای سیستم، دربر گیرد؛ اگرچه این امر برای صرف بقای چنین روندی کافی نیست. آنها باید به‌طور کامل و مداوم مورد استفاده قرار گیرند: هنجارها شامل این پیش‌فرض است که کشورهای مورد اختلاف باید امکانات متعددی را به‌کار گیرند و عدم استفاده اشاره به «نیت به تجاوز» دارد.

۶. پرورش هنجارها: آنهایی که نظمی را طراحی می‌کنند باید هنجارهای قوی را علیه استفاده از زور پرورش دهند و به‌طور دقیق آن دسته از پیامدهایی را طراحی کنند که قابل توجیه هستند.

۷. تغییر صلح‌آمیز: باید رویه‌هایی برای تغییر صلح‌آمیز وجود داشته باشد. به عقیده هالستی، «تغییر، اساس زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است»؛ بنابراین یکی از مشکلات بزرگ روابط بین‌الملل را به‌وجود می‌آورد. متأسفانه، موافقت‌نامه‌های اندکی، روش‌ها را برای بازنگری دوره‌های حل و فصل، برای

1. Assimilation
 2. Deterrent System

برافراشتن اندوه‌های جدید و رفع شکایات و به طور کلی برای تطبیق تعهدات و مسئولیت‌ها نسبت به شرایط جدید اجتماعی، اقتصادی، دیپلماتیکی تلفیق کرده‌اند.

۸. پیش‌بینی مسائل آتی: نظم جدید بین‌المللی باید بروز مسائل آتی سیاسی و اجتماعی را که زمینه را برای جنگ نظامی فراهم می‌آورد، پیش‌بینی کند. به عقیده هالستی سابقه تاریخی نشان می‌دهد همه توافق‌نامه‌های صلح‌آمیز بزرگ در یک جنبه مهم به شکست انجامیده‌اند: طراحان صلح کسانی بوده‌اند که نگاه به عقب داشته‌اند.^(۱۲)

به عقیده هالستی، این چهارچوب، بی‌اعتمادی را در مورد بی‌ثباتی و عدم توافق در آینده کاهش می‌دهد و پارامترهایی را برای روش‌های اختلاف به وجود می‌آورد که به موجب آن بی‌اعتمادی کاهش می‌یابد تا جایی که توافق و مصالحه برای کشورهای درگیر مطلوب‌تر به نظر می‌رسد.

نظم‌های امریکایی منطقه خلیج فارس

با خروج تدریجی نیروهای انگلیسی که از ۱۹۶۸ آغاز و در ۱۹۷۱ به پایان رسید، انگلستان مسئولیت امنیتی شرق سوئز را به ایالات متحده سپرد. مهم‌ترین وظیفه به‌ارث رسیده، تأمین ثبات و امنیت منطقه استراتژیک خلیج فارس بود. در گذر زمان، صدور جریان آزاد و پایدار نفت به سایر نقاط جهان، به یکی از منافع اولیه و اصلی امریکا تبدیل شد. دلیل اصلی این امر، نیاز حیاتی امریکا به نفت فراوان منطقه و ارزانی نسبی آن بوده و اینکه اقتصاد جهانی طی ۵۷ سال آینده بر مبنای نفت ارزان و فراوان منطقه استوار شده و اگر این مبنای تغییر کند، اقتصاد جهانی سقوط خواهد کرد.^(۱۳) به نظر می‌رسد حداقل تا چند دهه نخست قرن ۲۱ خلیج فارس همچنان به‌عنوان منطقه‌ای برخوردار و صادرکننده منابع انرژی محسوب شود.^(۱۴) به منظور حفظ این منابع بزرگ، پس از آزادسازی کویت در ۱۹۹۲ امریکا تصمیم گرفت مقادیر زیادی تجهیزات نظامی را در قلمرو کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس ذخیره کند.^(۱۵)

در دهه‌های گذشته واشنگتن تلاش کرده تأمین ثبات و امنیت منطقه را به اشکال مختلف تأمین کند که در اینجا به شرح آنها پرداخته می‌شود:

۱. نظم مبتنی بر هژمون منطقه‌ای: ^۱ پس از خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس و جایگزینی امریکا امنیت خلیج فارس جلوه‌ای امریکایی به خود گرفت. امریکای پیروز و مسلط بر منطقه، به دنبال طرح نوینی بود تا بتواند با ایجاد صلح و ثبات در منطقه، منافع درازمدت خود را تضمین بخشد. در نتیجه از اوایل آغاز جنگ سرد تا اواخر دهه ۱۹۷۰، طرح امنیتی خود را بر پایه «سیاست دوستونی» ارائه کرد. بر این اساس، دو کشور قدرتمند منطقه یعنی عربستان سعودی و ایران به عنوان ستون‌های منافع امریکا در منطقه معین شدند. عربستان به دلیل برخورداری از ذخایر بزرگ نفتی و نفوذ ایدئولوژیکی بر کشورهای عرب منطقه می‌توانست منافع اقتصادی امریکا را تأمین کرده و ناآرامی‌های اسلامی مخالف با قدرت‌های بیگانه را در منطقه کنترل کند. ایران نیز پایگاه قوی سیاسی و اقتصادی امریکا در منطقه محسوب می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، این طرح امریکا نیز به پایان رسید.

۲. نظم مبتنی بر مهار دو جانبه: ^۲ با پیروزی جمهوری اسلامی ایران، ستون‌های منافع امریکا به دشمن منافع امریکا تبدیل شد. از سوی دیگر، رژیم بعثی عراق که بیشتر از طرف بلوک شرق حمایت می‌شد، مدعی رهبری در دنیای عرب شد؛ از این رو، ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ با کمک به کشورهای شیخ‌نشین منطقه، توازن قدرت جدیدی را جهت ایجاد صلح و ثبات در منطقه ایجاد کرد. در سال ۱۹۹۵، از کل هزینه‌های دفاعی ۴۳ میلیارد دلاری خاورمیانه، یک سوم آن متعلق به عربستان سعودی و بیش از نیمی از آن مربوط به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بود. ^(۱۶)

فشارهای امریکا به عراق در طول جنگ علیه ایران نیز به گونه‌ای بود که از بروز هریک از دو کشور به عنوان قدرت برتر، جلوگیری کند تا امنیت سایر کشورهای عرب منطقه فراهم شود؛ ^(۱۷) اما حمایت از عراق در جنگ علیه ایران این موقعیت را برای عراق فراهم آورد تا به تجهیز قدرت نظامی مخرب و تولید سلاح‌های کشتار جمعی پردازد که نمونه بارز آن استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی علیه ایران بود. عدم پذیرش تعهدات شورای امنیت سازمان ملل توسط

1. Local Hegemony
2. Dual Containment

عراق موجب اختلاف بین امریکا و عراق شد. طرح توازن قوای امریکا نیز نتوانست موجب مهار قدرت کشتار جمعی عراق شود؛ از این رو در مه ۱۹۹۳ و در دوران کلینتون، به روشنی سیاست تحدید دوگانه ایران و عراق را اعلام کرد. این تلاش در جهت تضعیف استراتژیک همزمان ایران و عراق بود تا به عنوان وزنه تعادلی در مقابل سایر کشورهای منطقه عمل کند.^(۱۸)

دولت کلینتون در سال ۱۹۹۸ آشکارا بُعد جدیدی را به سیاست امریکا اضافه کرد که از سطح محدودیت رژیم، فراتر رفت و تغییر رژیم عراق را خواستار شد. بنابراین، سیاست مهار دوگانه امریکا که در پی ایجاد نوعی توازن قوا در منطقه بود، نه تنها موفقیتی کسب نکرد بلکه توازن نسبی منطقه را نیز به تحلیل برد.

۳. سیاست مبتنی بر زور: استراتژی کلی امریکا سیاست مبتنی بر هژمونی است. استراتژی هژمونی براساس تفوق منافع یک کشور بر دیگر کشورها با استفاده عملی از ابزارهای نظامی و اقتصادی است. در حقیقت، ایالات متحده بر تکمیل متدولوژی تهدیدمحور در امنیت ملی با هدف حفظ و توسعه منافع عالی خود در جهان پس از جنگ سرد تأکید دارد. به همین منظور، به روشنی بر برتری منافع خود مبادرت می ورزد و از هیچ تلاشی جهت استیلا بر جهان دست بر نمی دارد. این متدولوژی تهدیدمحور در چند قلمرو به عنوان استراتژی ضد سلاح های هسته ای به کار برده شده است و نمونه بارز آن برنامه هسته ای ایران است چراکه دستیابی ایران به فناوری هسته ای، نگرانی امریکا را فراهم آورده است. ایران با این توسعه هسته ای می تواند به قدرت مطلق در منطقه تبدیل شود و از ملیت، منافع و تمامیت ارضی خود محافظت کند. اگر این اتفاق بیفتد، رقیبان ایران مثل امریکا و اسرائیل، عمده سیاست خارجی خود را در خاورمیانه خواهند باخت.^(۱۹) به همین دلیل این دو نگران پیشرفت و توسعه فناوری اتمی ایران هستند.

براساس منابع غربی تخمین زده می شود ایران تا ده سال آینده به شکاف هسته ای (فوزیون) دست خواهد یافت.^(۲۰) امریکا خواهان آن است که ایران برنامه هسته ای را متوقف کند. ایران دسترسی به فناوری هسته ای صلح آمیز را حق مسلم خود می داند و به عنوان عضوی از NPT، از حق داشتن انرژی هسته ای برخوردار است.

روش‌های متداول دیگر، استراتژی پیشگیرانه و روش پیشدستانه است که از اهداف سیاست‌گذاری ملی - امنیتی امریکا محسوب می‌شود. در واقع می‌توان گفت امریکا یک استراتژی مشخص دارد: رویکرد نظامی ضد سلاح‌های هسته‌ای توأم با بازدارندگی، دیپلماسی زور، برتری نظامی جهانی و استفاده پیشگیرانه یا پیشدستانه از نیروی نظامی. این رویکرد در خلیج فارس به صورت «سیاست زور» جلوه نموده است.

سیاست مبتنی بر زور سیاستی است که به‌طور روشن بر تهدیدات نظامی استوار است اما این تهدیدات به معنای حذف همه بازیگران نیست بلکه روابط دوجانبه یا چندجانبه مبتنی بر انتخاب گزینه‌ای را مورد توجه قرار می‌دهد که به معنای انعقاد رسمی یا غیررسمی تفاهمات امنیتی میان دوستان متحد است. برای ایالات متحده این انتخاب گزینه‌ای شامل اسرائیل، کره جنوبی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است. این کشورها از کمک‌های مطلوب، روابط تجاری و فناوری نظامی امریکا بهره‌مند می‌شوند تا بتوانند وارد دایره دوستان و متحدان شوند.

بدین ترتیب، هدف از تهدیدات امریکا ایجاد نوعی توازن تقریبی میان بازیگران مستقل نیست بلکه هدف تقویت برتری نظامی و اقتصادی بین متحدان و دوستان است. بیان بوش به اینکه «هرکه با ما نیست پس دشمن ماست»، تعبیر روشنی از سیاست مبتنی بر زور است. اهداف امریکا در جنگ‌های خلیج فارس ماهیت نظامی داشته و از طریق کشتار دسته‌جمعی به آن دست یافته است. در این جنگ‌ها، ایالات متحده مایل به نشان دادن برتری نظامی خود بوده است تا به همگان بفهماند تمایلی به تحمل سرپیچی ندارد. در همه این جنگ‌ها، امریکا راه‌حل نظامی را بر دیپلماسی ترجیح داده است.^(۲۱) شکل‌گیری بحران‌های منطقه‌ای و نوع برخورد عرب با عرب نشانگر نوعی برنامه‌ریزی هدف‌دار از نظم جدید امریکایی است؛ نظمی که حضور امریکا در نقاط استراتژیک جهان را با بحران و درگیری‌های منطقه‌ای مواجه می‌سازد.^(۲۲)

سناریوهای محتمل در ایجاد نظم جدید منطقه‌ای

مشکل اصلی، ایجاد نظم جدیدی است که بتواند مدیریت منظم رقابت بین کشورها

را برپایه تعادل میان علایق و ارزش‌ها دربر گیرد و به ایجاد محیط صلح و ثبات مداوم در منطقه بیانجامد. راه ایجاد امنیت در خلیج فارس نباید در راستای مسیری که منعکس‌کننده ارزش‌ها و روش‌های ایالات متحده است، فرش شده باشد؛ هرچند امریکا به دلیل برخورداری از سرمایه‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی در جست‌وجوی ایجاد تعادل سیستم‌های ارزشی در خلیج فارس است. دو عامل جهانی و نوع ارتباط تاریخی کشورهای منطقه با سایر مناطق در تقویت این روندها مؤثر بوده است. تجربه نشان می‌دهد روابط دوجانبه یا عملکردهای یک‌جانبه کشورهای خلیج فارس و قدرت‌های خارجی نتوانسته بحران‌های این منطقه را به‌طور ریشه‌ای حل کند. فقدان یک طرح امنیتی فراگیر و نبود مکانیزم‌های سازگار برای حل و فصل منازعات نیز این خلأ را بیشتر می‌کند و نیاز به وجود ساختار امنیتی واقعی را آشکارتر می‌سازد.^(۲۳)

سناریوهای محتمل در ایجاد ترتیبات منطقه‌ای به‌منظور برقراری صلح و ایجاد آرامش در خلیج فارس را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

الف - ائتلاف با قدرت‌های بزرگ

این الگو بر دخالت بازیگران منطقه‌ای در روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی تأکید می‌کند و بر سیطره یک قدرت مداخله‌گر غیرمنطقه‌ای استوار است. انتقال تسلیحات و انعقاد قراردادهای دفاعی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با ایالات متحده، از یک‌سو تمایل این کشورها را به ائتلاف با امریکا نشان می‌دهد و از سوی دیگر سبب توجه هژمونی امریکا در منطقه می‌شود.^(۲۴) با وجود مشکلات متعددی که قدرت‌های بزرگ در خلیج فارس به‌وجود آورده‌اند، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به‌منظور حمایت از حاکمیت و هویت داخلی و امنیت رژیم‌هایشان به وابستگی خود با قدرت‌های خارجی ادامه می‌دهند. این امر از راه ائتلاف‌های دوجانبه یا چندجانبه صورت می‌گیرد. در این نظم، همکاری‌های دوجانبه ایالات متحده و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به‌عنوان لایه اصلی صورت می‌گیرد. این ارتباطات ممکن است برای تشکیل ارتش ائتلافی محکم‌تری، تقویت شود. بر این اساس، شورای همکاری خلیج فارس بر تلاش‌های

خود برای اداره مشترک از طریق فرماندهی، کنترل و ارتباطات زیربنایی می‌افزاید و تبادل اخبار و اطلاعات مهم را به منظور هشدار به موقع تهدیدهای احتمالی آسان‌تر می‌کند. سیستم امنیتی جمعی شورای همکاری خلیج فارس به یکپارچه کردن نیروهای نظامی منطقه با نیروهای ایالات متحده کمک خواهد کرد. اما این نظم نمی‌تواند تضمین‌کننده امنیت خلیج فارس باشد چراکه تناقض‌های متعددی را به شرح زیر به وجود می‌آورد:

۱. این ائتلاف‌ها به بی‌ثباتی داخلی می‌انجامد زیرا ناتوانی حکومت‌های حاکم را در دفاع از خود، به‌نمایش می‌گذارد و در نتیجه، تصویر توده از وابستگی حکومت به امپریالیسم خارجی تصویر بسیار منفی خواهد بود؛

۲. کمک کشورهای خارجی ممکن است موجب سست شدن نیاز کشورهای منطقه به دکترین دفاعی و برنامه‌های تسلیحاتی مشترک شود؛ در نتیجه کشورها به انعقاد پیمان‌های دوجانبه بیشتر تشویق می‌شوند تا موافقت‌نامه‌های چندجانبه و دفاعی؛

۳. این وابستگی نیاز به همکاری عمومی را کاهش می‌دهد زیرا کشورهای برخوردار از کمک‌های نظامی خارج از منطقه، دچار این توهم می‌شوند که می‌توانند اهداف خارجی خود را از راه برتری نسبی بر دشمنان خود کسب نمایند تا از طریق سازش و اعتماد؛

۴. ممکن است کمک‌های خارجی سیستم‌های ارزشی خاصی را وارد منطقه کند که به مرور زمان می‌تواند منطقه را از ارزش‌های محلی خود خالی کند؛

۵. ائتلاف‌های خارجی ممکن است پای قدرت‌های خارجی متعددی را به منطقه باز کند؛ این امر موجب می‌شود کشورهای منطقه معمولاً به‌عنوان «سپر بلا» بین قدرت‌های خارجی عمل کنند؛

۶. ائتلاف‌های خارجی معمولاً با اهداف سیاسی و اقتصادی قدرت‌های بزرگ همراه است. این موضوع موجب می‌شود صنایع نظامی کشورهای بزرگ در منطقه به اندازه‌ای قدرت گیرند که امور داخلی منطقه را تحت تأثیر قرار دهد؛ و

۷. ائتلاف‌های دوجانبه ممکن است سیاست تدافعی کشور را در نگاه دیگران تهاجمی جلوه دهد و موجب رویارویی کشورهای منطقه و بروز جنگ شود.

ب - ایجاد سیستم دفاعی منطقه‌ای

ایجاد چنین سیستمی می‌تواند به دو شیوه صورت پذیرد:

۱. اتحاد دفاعی رسمی با ایالات متحده (ناگوی خلیج فارس): نظر ایالات متحده راه‌اندازی و تثبیت یک اتحاد دفاعی رسمی با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و حکومت جدید عراق، بوده است. در یک تعبیر هدف، «ورود امریکا، خروج ایرانی‌ها و شکست عراقی‌هاست».^(۲۵)

از دیدگاه امریکا، این پیمان دفاعی رسمی بهترین روش در متقاعدسازی ملل خلیج فارس است تا نیروهای امریکایی به‌عنوان بخشی از جامعه، در منطقه حضور داشته باشند و ساختار بی‌خطری برای تجدید تسلیحاتی قراردادی امریکا با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس فراهم کنند. از سوی دیگر، رهبران کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نگران آن هستند که بدون قانونی کردن حضور امریکا در منطقه، رژیم آنها به غیرقانونی بودن محکوم شود.

۲. ایجاد سیستم دفاعی مشترک منطقه‌ای: راه دیگر مصون‌سازی خلیج فارس، ایجاد اتحادیه دفاعی منطقه‌ای جدیدی است که می‌تواند با حضور شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس و ایران و عراق تشکیل شود تا کمربند امنیتی جدیدی را به‌منظور کاهش حضور امریکا و قدرت‌های فرامنطقه‌ای فراهم آورد.

هدف اولیه این نظم، ایجاد محیط امنی در منطقه است که براساس آن، تنش‌های داخلی و بین‌المللی با روند فزاینده همکاری، کاهش می‌یابند یا از بین می‌روند. علاوه بر آن، چنین نظامی می‌تواند امنیت کشتیرانی، صدور نفت، تصادم‌های دریایی و مقابله با مواد مخدر را نیز تضمین کند و الگوی اعتمادسازی را در زمینه نظامی فراهم آورد.^(۲۶) به طور کلی، این نظم می‌تواند به‌صورت شبکه‌ای وسیع متشکل از همه کشورهای منطقه، مسائل مختلف را دربر گیرد؛ مهم‌تر اینکه می‌تواند مبادلات بین کشورهای منطقه را افزایش دهد که در نتیجه آن نهادهایی در میان کشورهای منطقه به‌وجود آید تا از پیشنهادهای همکاری چندجانبه در منطقه حمایت کند.

با تثبیت این پیمان امنیت منطقه‌ای، می‌توان به بحث و بررسی مسائل مربوط به تبادل اطلاعات و برقراری توافق‌ها پرداخت. اعضای این اتحادیه دفاعی می‌توانند به معیارهای مطمئنی چون گزارش فعالیت‌ها، تبادل ناظران و مبادله اطلاعات بپردازند. دنبال کردن توافقات کنترل نیروهای مسلح می‌تواند هدف نهایی آن تلقی شود. از امتیازات این پیمان این است که زمینه خوبی را برای مشارکت ایران در این پیمان فراهم می‌آورد؛ مشکل آن است که دستیابی به چنین پیمان مشترک دفاعی ممکن است موفقیت‌آمیز نباشد زیرا:

۱. با سلاح‌های وارداتی نمی‌توان به امنیت نظامی دل بست. پیمان‌های دوجانبه کشورهای منطقه با قدرت‌های خارجی، سلاح‌های متفاوت با کاربردهای گوناگون، تنوع تسلیحات در کنار کارشناسانی با تخصص‌های مختلف، منطقه را به مکان انباشته‌شده تسلیحاتی تبدیل کرده است که در هنگام بحران، هماهنگی و اجرای نظم به‌منظور تأمین امنیت منطقه را غیرممکن می‌سازد.

۲. کمک‌های نظامی قدرت‌های بزرگ، نیاز دولت‌های منطقه را به ایجاد اتحاد دفاعی مشترکی ناستوار می‌کند و تصور و اراده عمومی را در ایجاد چنین نظامی باطل می‌سازد.

ج - نظم مبتنی بر تعاون و همکاری

امنیت به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان یک سیستم جمعی تعریف می‌شود که قابل تقسیم نیست. محتوای اساسی امنیت دسته‌جمعی بر این باور است که تضمین و تأمین امنیت و ثبات جز از راه همکاری و تعاون امکان‌پذیر نیست و تکیه ملت‌ها بر خودیاری و توان دفاع فردی می‌تواند آنها را از خطر تهدیدات بالقوه و بالفعل مصون نگه دارد. ایده اصلی نظم مبتنی بر همکاری این است که همه کشورها امنیت نسبی بیشتری را از طریق تعهدات متقابل برخوردار خواهند شد تا از طریق تلاش‌های دوجانبه برای کسب برتری. این رویکرد، کشورها را به دوستان، متحدان و دشمنان طبقه‌بندی نمی‌کند بلکه با همه عاملان به‌عنوان طرف‌های برابر در تلاش برای امنیت متقابل رفتار می‌کند.

الگوی امنیت دسته‌جمعی برمبنای «حاصل جمع غیرصفر» است که براساس

وابستگی متقابل سیاسی - اقتصادی صورت می‌گیرد. این تفاهم می‌تواند با همکاری و هماهنگی محدود آغاز و به همگرایی پایدار ختم شود. به نظر می‌رسد وابستگی کشورهای منطقه به تفکر «حاصل جمع صفر» موجب شده هر کشور امنیت خود را به شکل یکجانبه کسب کند؛ از این روست که همکاری کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به همگرایی پایدار منتهی نشده است.^(۳۷)

چشم‌انداز امنیت مبتنی بر همکاری بر این اصل استوار است که مخالفان و حتی دشمنان، با وجود بی‌اعتمادی متقابل، همانند دوستان و متحدان، فشارهای قانونی یکسانی را تحمل می‌کنند. این نگرش تأکید می‌کند امنیت به بهترین وجه توسط کشورها تعقیب می‌شود تا علیه آنها، حتی در مواردی که کشورها سیستم ارزشی و اهداف ایدئولوژیکی متفاوتی دنبال نمایند. همچنین فرض بر این است که امنیت از طریق برتری تضمین نمی‌شود بلکه با ممنوع ساختن سیاست‌هایی که هدف آنها دستیابی به برتری بر دیگران است، تأمین می‌شود.

درون‌مایه امنیت دسته‌جمعی بر وابستگی متقابل امنیتی استوار است یعنی امنیت هر عضو، به امنیت سایر کشورها وابسته است.^(۳۸) نظم مبتنی بر تعاون می‌تواند به‌عنوان توان مؤثری براساس اعتماد متقابل در نظر گرفته شود با وجود دو پیش‌نیاز اولیه: عامل نخست، دولت مستقل است که با کشورهای دیگر وارد توافق شود؛ دوم اینکه شرایط ژئوپلیتیکی مشترکی مورد نیاز است تا همکاری میسر شود. کشورهای مستقل خلیج فارس با شرایط ژئوپلیتیکی ممتاز، در این نظم جای می‌گیرند؛ بدان معنا که اختلاف‌های آنها به اندازه‌ای نیست که نتوانند وارد چهارچوب جدید همکاری شوند. کشورها هر دستاوردی که جست‌وجو می‌کنند، با هم سهیم می‌شوند. تنها نگرانی این همکاری آن است که اگر هویت کشوری از راه انقلاب عمده داخلی تغییر کند (مانند ایران ۱۳۵۷) ترسیم اینکه توافق کشورهای ایجادکننده یک چهارچوب امنیتی، چگونه دوام خواهد یافت، بسیار سخت است. به هر ترتیب، همکاری و امنیت دسته‌جمعی با هر مسابقه تسلیحاتی، موازنه قوا و نظامی‌گری منافات دارد و می‌تواند بهترین روش برای تأمین امنیت در منطقه به‌شمار آید.^(۳۹)

نظم مبتنی بر همکاری در مقایسه با نظم‌های پیشین از مزیت‌های زیادی برخوردار است:

۱. موجب می‌شود دولت‌ها تا حدی در منافع و ارزش‌های مشترک سهیم شوند تا تعریف مشابهی از ثبات و امنیت ملی داشته باشند؛
۲. کشورها می‌توانند به رقیب‌هایشان اعتماد کنند تا کلیت سیستم را به نام توسعه یک سیستم خاص ارزشی، خراب نکنند؛
۳. سبب می‌شود کشورها به اقتدار و استقلال تمام بازیگران احترام گذارند؛
۴. وجود نهضت‌ها یا جنبش‌ها و ایدئولوژی‌های درون‌ملیتی به نقش اصلی کشورها به‌عنوان بازیگر اصلی لطمه نمی‌زند؛
۵. سیاست‌های ارجح دولت‌ها به‌طور منطقی در طول زمان قابل پیش‌بینی شده و موجب ایجاد اعتماد دوطرفه می‌شود؛ و
۶. سیاست‌های داخلی کشورها به میزان زیادی از تغییر ناشی از سیاست خارجی، مصون خواهد ماند.

شرایط تحقق نظم مبتنی بر تعاون

هم‌اندیشی: امنیت دسته‌جمعی بر هم‌اندیشی کشورهای منطقه در مورد ارزش صلح منطقه و تعهد صریح آنها به غیرقابل تقسیم بودن آن استوار است. این کشورها باید بپذیرند عدم پذیرش این حقیقت از سوی هر یک از آنها موجب ناامنی در کل سیستم صلح منطقه خواهد شد. بنابراین، هر کشوری باید بپذیرد صلح به‌طور انتزاعی تحقق‌ناپذیر است و امنیت دسته‌جمعی نیازمند تعهد به یک الگوی رفتار بین‌المللی است که تخلف از آن مجاز نیست.^(۳۰)

موازنه قدرت: شرایط عملی تحقق امنیت دسته‌جمعی توزیع قدرت در میان کشورهای منطقه خلیج فارس است. از دیدگاه واقع‌گرایان، موازنه قدرت بهترین راه برای کاهش تنش است. صلح در این منطقه زمانی حاصل می‌شود که قدرت بین کشورها به‌گونه‌ای توزیع شود که هیچ کشوری در فکر تجاوز به دیگری نباشد و همه کشورها توانایی لازم در دفاع از خود را داشته باشند.

به‌طور کلی، برای برقراری سیاست موازنه قدرت در منطقه، شرایط زیر باید محقق شود:

۱. کشورها باید اطلاعات دقیقی پیرامون قابلیت‌ها و انگیزه‌های یکدیگر داشته

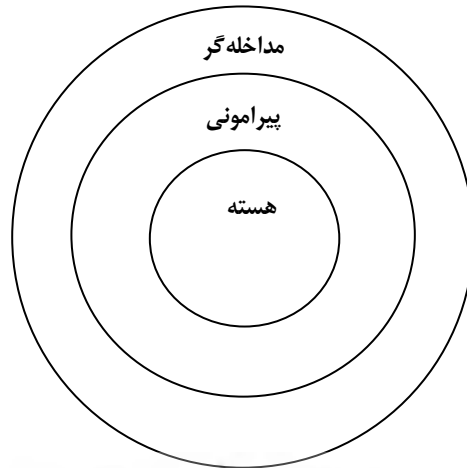
- باشند و در برابر این اطلاعات، واکنش مناسبی از خود بروز دهند؛
۲. قابلیت و انگیزه‌های کشورها باید تا اندازه‌ای مساوی و متعادل باشد؛
 ۳. کشورها باید فرهنگ سیاسی مشترکی را برای خود برگزینند که در آن به قوانین رژیم امنیتی احترام گذارده شود؛ و
 ۴. کشورها باید از نظر فناوری تسلیحاتی بازدارنده، تقریباً مساوی باشند.

یکی از منابع مهمی که به نقش مهم «منطقه» در روابط بین‌الملل پرداخته است، اثر لوئیس کانتوری و استیون اشپیگل است. این دو نویسنده ضمن اشاره به عوامل همگرایی و واگرایی به تشریح سه سطح تحلیل نظام جهانی، نظام منطقه‌ای و نظام داخلی می‌پردازند. آنها هر منطقه را به سه بخش مرکزی،^۱ پیرامونی^۲ و مداخله‌گر^۳ تقسیم می‌کنند. بخش مرکزی، مرکز ثقل سیاست را تشکیل می‌دهد که متشکل از چند کشور تعامل‌گر با پیوندهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمانی است. بخش پیرامونی منطقه شامل کشورهایی است که در سیاست منطقه‌ای از روابط ناپایدارتری برخوردارند و جهت‌گیری آنها بیشتر به خارج از منطقه معطوف است؛ با این حال، این احتمال وجود دارد که کشورهای پیرامونی بتوانند در آینده به بخش مرکزی بپیوندند. بخش سوم یعنی نظام مداخله‌گر، مشارکت در امور منطقه را در دستورکار خود دارد و مسئول پرداختن به امور این کشورهاست. تعامل این سه سطح، منطقه را به‌عنوان حلقه واسطه‌ای میان دولت‌های ملی و نظام بین‌الملل حاکم معرفی می‌کند.^(۳۱)

مدل کانتوری و اشپیگل را می‌توان بر منطقه خلیج فارس تطبیق داد. بر این اساس، شورای همکاری خلیج فارس با شش کشور منطقه در هسته مرکزی قرار می‌گیرد، ایران و عراق به‌عنوان کشورهای پیرامونی که هم بر سیاست منطقه‌ای (هسته‌ای) تأثیرگذار هستند و هم سیاست‌های آنها به خارج از منطقه معطوف است، در بخش پیرامونی جای می‌گیرند و امریکا نقش قدرت فرامنطقه‌ای را دارد که به‌عنوان عامل مداخله‌گر نقش ایفا می‌کند. (شکل ۱)

1. Core
2. Periphery
3. Intrusive

شکل ۱. سطوح نظام در سیاست بین‌الملل



با این همه، ایجاد چنین نظامی با دشواری‌های عدیده‌ای روبه‌روست که مهم‌ترین آن بقای آن در محیط بین‌الملل است. با توجه به حضور مستقیم امریکا در خلیج فارس (عراق) و برتری هژمون جهانی بر نظام بین‌الملل، این نظم بدون در نظر گرفتن قدرت هژمون (امریکا) و محیط بین‌المللی محقق نمی‌گردد زیرا بقای آن به عبور از دایره هژمون جهانی وابسته است؛ بنابراین سه شرط اصلی در تحقق و پایداری نظم مبتنی بر تعاون لازم است: (شکل ۲)

الف - سیاست‌های این نظم منطقه‌ای باید جنبه تدافعی داشته باشد نه تهاجمی هر نظم جدید در خلیج فارس برای استقرار و دوام خود، باید مبتنی بر سیاست‌هایی باشد که امنیت و ثبات را در منطقه حاکم و آن را حفظ کند. بر این اساس، کشورهای منطقه باید در ایجاد نظامی اهتمام ورزند که استقلال و تمامیت ارضی کشورها را تأمین کرده و با عناصر برهم‌زننده آرامش مقابله کند. نظم جدید منطقه باید بر مبنای نیاز امنیتی کشورهای منطقه شکل گیرد و چهارچوبی برای نظم و ثبات منطقه باشد نه اینکه با ماهیتی تهاجمی علیه کشورهای دیگر شکل گرفته باشد. هر نظامی که بر مبنای سیاست تهاجمی علیه قدرت‌های بزرگ بنا شود، در مراحل نخست با واکنش‌های متعددی مواجه می‌شود که ممکن است پیش از انسجام، آن را از بنیان ساقط کند.

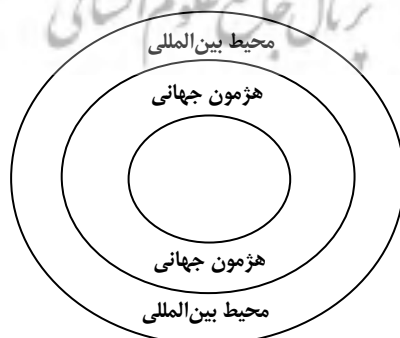
ب - در راستای تعارض با قدرت هژمون سازماندهی نشده باشد، در صورت لزوم به موازات منافع آن باشد

تلاش برای ایجاد نظم جدید در خلیج فارس در منطقه‌ای از جهان صورت می‌گیرد که قدرت هژمون منافع قابل توجهی در آن دارد. شکل‌گیری و بقای این نظم به درجه تعامل آن با سیستم بین‌المللی بستگی دارد. قدرت هژمون جهانی در حال حاضر به اندازه‌ای است که می‌تواند این تعامل را نارسا، ناکارآمد و یا قطع کند. برای شکل‌گیری و ماندگاری، این نظم جدید منطقه‌ای باید از هر برخورد یا اصطکاک با نظم هژمون جهانی بپرهیزد. رویارویی دو نظم، معمولاً به پریشانی نظم ضعیف‌تر می‌انجامد. با توجه به ناهماهنگی روابط میان کشورهای منطقه و نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای بر آنها، ایستادگی و بقای هر نظمی با چنین عناصر سست و نامطمئنی، قدری نامحتمل به نظر می‌رسد. در تدوین و اجرا نیز، نظم جدید منطقه‌ای نه تنها نباید در تقابل با منافع هژمون شکل گیرد بلکه برای کارآمدتر بودن بهتر است براساس منفعی سازماندهی شود که هژمون جهانی منفعی موازی با آنها دارد.

ج - محیط بین‌المللی

پایداری هر نظمی به درجه تعامل آن با سیستم بین‌المللی بستگی دارد. با توجه به حضور امریکا در عراق و نفوذ آن بر کشورهای منطقه، ایجاد نظم و پایداری آن در سیستم بین‌المللی، بدون عبور از سد نفوذی امریکا ناممکن به نظر می‌رسد. لازم به ذکر است خروج امریکا از منطقه به معنای خروج منافع امریکا از منطقه نخواهد بود و سد حائل بین نظم جدید منطقه‌ای و سیستم بین‌المللی، گماکان پابرجا خواهد ماند.

شکل ۲: نظم مبتنی بر تعاون در خلیج فارس



نتیجه‌گیری

سه مشکل اساسی منافع امریکا را در خلیج فارس به خطر انداخته است: وضعیت عراق، فناوری هسته‌ای ایران و ناآرامی‌های داخلی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس. اصلاح این وضعیت برای امریکا کار ساده‌ای نبوده و نتوانسته هیچ راه‌حل روشنی برای این مشکلات بیابد.

ناکامی امریکا در عراق، شکست در اجبار ایران در خاتمه برنامه فناوری هسته‌ای و منزوی کردن آن و ناکامی در کنترل شرایط داخلی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ضرورت ایجاد سیستم امنیتی بادوام‌تری را برای امریکا روشن نموده است. به نظر می‌رسد بازنگری اساسی در استراتژی امریکا در خصوص امنیت و ثبات خلیج فارس، ضرورت تلقی می‌شود زیرا مشکلات امنیتی خلیج فارس به جای کاهش، در حال شدت‌گیری و چالش‌برانگیزی بیشتر است.

از سوی دیگر، امنیت و ثبات در منطقه زمانی تأمین می‌شود که قدرت‌های بزرگ‌تر مانند ایران و عربستان همراه با سایر همسایگان کوچک‌تر، در مجموعه‌ای از ارتباطات متقابل و سودمند برپایه احترام (به جای ترس)، قرار داشته باشند. تنها با سرکوب استراتژی‌های شکست خورده، سیاست استیلائی منطقه‌ای و استیلائی جهانی است که می‌توان چشم‌انداز نظم امنیتی جدیدی را ترسیم نمود که از طرف تمام کشورهای منطقه عادلانه محسوب شود و در جهت ایجاد امنیت جهانی سودمند باشد.

استراتژی مبتنی بر هژمونی یا سیاست زور، بر تهدیدهای آشکار و پنهان متکی است که نمونه آن را می‌توان در قدرت اقتصادی و نظامی مشاهده کرد. هر دوی این مکاتب با روش سلطه‌خواهی امریکا مطابقت دارد؛ اما استراتژی مبتنی بر همکاری ایجاب می‌کند مجموعه‌ای از شرایط ژئوپلیتیکی به وجود آید. این استراتژی رفته‌رفته بر محور نظام ارزشی مبتنی بر شبکه‌ای از دوستان قرار می‌گیرد که اولویت‌های سیاسی دائمی داشته و از لحاظ داخلی نیز از ثبات برخوردار باشند. این مدل همکاری را می‌توان تعادل منافع براساس اطمینان دانست.

با توجه به اینکه تجربه دیگر پیمان‌های منطقه‌ای قابل انتقال به منطقه خلیج

فارس نیست، سه شرط اساسی می‌تواند در تحقق یک رژیم امنیتی در خلیج فارس مؤثر واقع شود:

نخست اینکه این نظم، مقامات دولتی را به برگزاری نشست‌های منطقه‌ای با هدف توسعه یک نگرش مشترک درخصوص مشکلات منطقه و ارائه راه‌حل‌های ممکن، ترغیب کند؛ دوم اینکه همه کشورهای منطقه را بدون توجه به نگرش‌های سیاسی و ایدئولوژیکی دربرگیرد؛ درنهایت اینکه نسبت به آن دسته از همکاری‌های منطقه‌ای پیشقدم شود که توافق بر آنها امکان‌پذیر است؛ مثلاً از توافق بر مسائل سیاسی اساسی بپرهیزد زیرا زمان زیادی لازم است تا همه کشورهای عضو یک نظم امنیتی بتوانند اعتماد و اطمینان کافی را نسبت به یکدیگر به‌منظور ایجاد یک رابطه همکاری و درازمدت کسب کنند.



پی‌نوشت‌ها

1. Michael Ryan Kraig. "Forging a New Security Order for Persian Gulf", *Middle East Policy*, No. 1, Vol. XIII, (Spring 2006); www.mepc.org/journal_vol.13/0603_kraig_ft.asp
۲. رضا کلهر، «تأثیر محیط امنیتی منطقه‌ای بر سیستم دفاعی دولت‌ها» *مجله سیاست دفاعی*، سال نهم، شماره ۳۳، (بهار ۱۳۸۱)، ص ۴۷.
۳. زیگنیو برژنسکی، *در جست‌وجوی امنیت ملی*، ترجمه: ابراهیم خلیلی (تهران: سفیر ۱۳۶۲)، ص ۳.
۴. آر لیتل، مک‌کین لای، *امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها*، ترجمه: اصغر افتخاری، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)، صص ۱۹-۲۱.
۵. دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، *نظم‌های منطقه‌ای*، ترجمه: سید جلال دهقانی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، ص ۲۴۰.
6. Nadim Hasbani, Reform Prospects in GCC Countries and the establishment of a New Gulf Security, www.worldsecuritynetwork.com/_dsp/dsp_authorBio3.cfm?authID=1135 Order
7. Micheal Ryan Kraig, "Assessing Alternative Security Frameworks For the Persian Gulf", *Middle- East Policy*, No. 3, Vol. XI, (Fall 2004), www.mepc.org/journal_vol.II/0409.asp
8. John Ikenberry, *After Victory: Institutions, Restraint and the Rebuilding of Order after Major Wars*, (Princeton University Press, 2001), pp. 35-41.
9. Update. unv.edu/archive/issue/35_1.htm. January - February 2004.
۱۰. طاهره ابراهیمی‌فر، *الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس* (تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵)، صص ۱۳۴-۱۲۷.
11. New Century Call for New International Order, english. Peopledaily.com.cn/english/200009/06/eng20000906-4985.html
12. Kalevi J. Holsti, *Peace and War: Armed Conflict and International Order: 1648-1989* (Cambridge University Press, 1991), pp. 335-343.
13. Kenneth M. Pollack, "Securing the Gulf", *Foreign Affairs*, July - August 2003.

۱۴. همایون الهی، *خلیج فارس و مسائل آن*، (تهران: سمت، ۱۳۸۱)، ص ۳۰.
۱۵. سعیده لطفیان، «رژیم امنیت منطقه‌ای خلیج فارس»، *فصلنامه خاورمیانه*، شماره ۲ و ۳، (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۱۰۵.
۱۶. قدرت احمدیان، «خلیج فارس، رژیم امنیتی یا فصل امنیتی»، *فصلنامه خاورمیانه*، سال ششم، شماره اول، (بهار ۱۳۷۸)، ص ۱۱۳.
17. Kenneth Katzman, "The Persian Gulf: Issues for U.S. Policy", 2000, p. 34, www.iraqwatch.org/government/US/CRSDOCS/persian.pdf.
18. Michael R. Kraig, "Forging a New Security Order for the Persian Gulf", *Ibid*, p. 34.
19. Iran's Race for Nuclear Weapons, www.pinr.com/report.php?ac=view_report&report_id=96&language_id=1.
20. Henry H. Gaffny, Lucio Martino and Daniel J. Wblteneek, "Strategic Consequences Nuclear Iran", and "A Preemptive Attack on Iran's Nuclear Facilities: Possible Consequences", August 12 / 2004 cns , miis. Edu/ pubs / week / 040812 htm
21. Jack Nelson Pallmeyer, "Policiny the Brave New World Order", www.thirdworldtraveler.com/New-updales/v01_xv1_2/pagel.htm
۲۲. محمد صدر، «امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهدیدات و استراتژی»، *سیاست خارجی*، سال نهم، شماره اول (بهار ۱۳۷۴)، ص ۸۷.
۲۳. جهانگیر معینی علمداری، *فصلنامه خاورمیانه*، سال هشتم، شماره ۴، (زمستان ۱۳۸۰).
۲۴. فراه نعااز، «امنیت در خلیج فارس»، ترجمه: معصومه شیشه‌پناه، *ماهنامه خلیج فارس*، شماره ۱۸، سال دوم (دی ۱۳۸۰)، ص ۱۹.
25. www.foreignaffairs.org/20030701faessay15401/Kenneth-m-pollack/security-the.2005/04/13
۲۶. طاهره ابراهیمی فر، مؤلفه‌های جدید همکاری‌های امنیتی در منطقه خلیج فارس، *مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳).
۲۷. محمدرضا دهشیری، «بررسی ترتیبات امنیتی در خلیج فارس»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲ (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۱۶.
۲۸. سعید میرزایی ینگجه، «نظام امنیت دسته‌جمعی در میدان آزمایش»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال نهم، شماره ۸۵-۸۶ (مهر و آبان ۱۳۷۳)، ص ۱۶.
۲۹. مقصود رنجبر، *ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)، ص ۱۹۱.
۳۰. هوشنگ مقتدر، «امنیت دسته‌جمعی در تئوری و عمل»، *سیاست خارجی*، سال ششم، (بهار ۱۳۷۱)، ص ۶۸.

31. Louis J. Contori and Steven Spiegel, *The International Politics of Regions: A Comparative Approach*, (Los Angeles: Prentice Hall, 1970), pp. 28-29.

